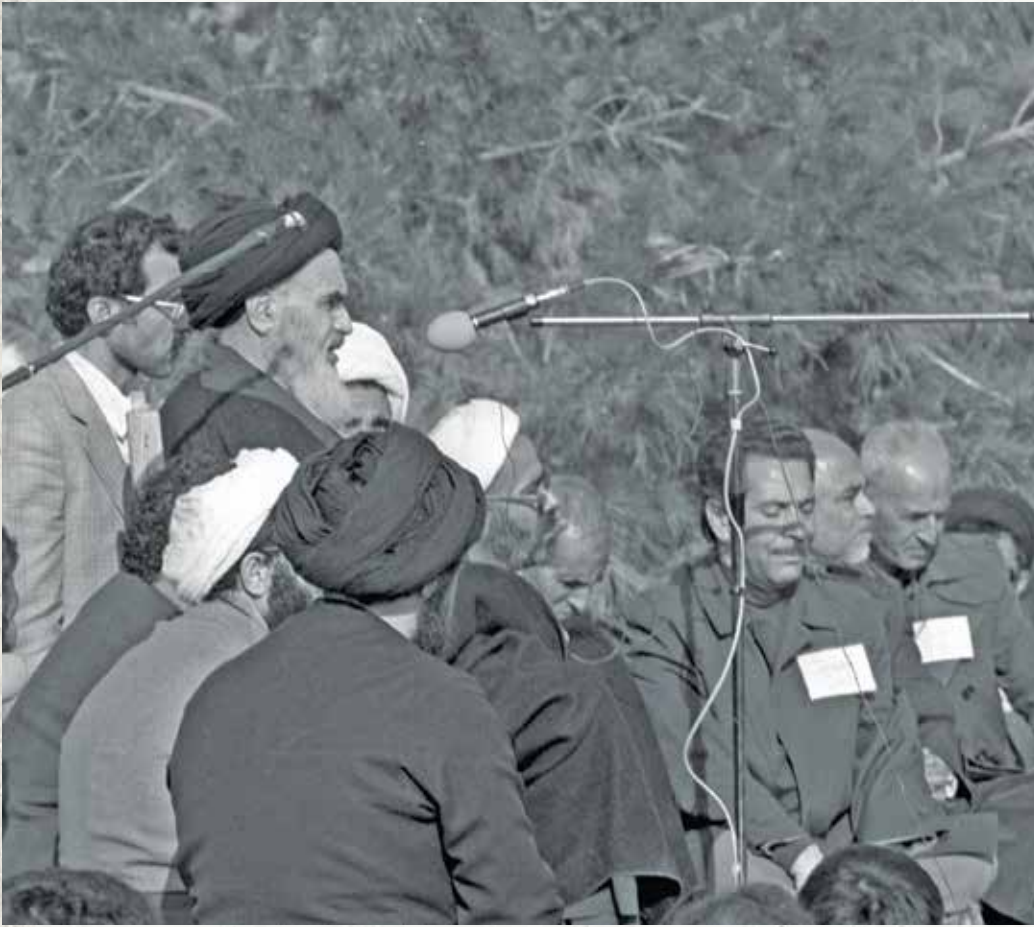




نحوه تهیه هلیکوپتر

حمید نقاشیان ماجرای نحوه تهیه هلیکوپتر را اینگونه تعریف می کند: «در بچه های هوانیروز یک تیم نسبتاً قوی ای با آقای ناطق از قبل کار می کردند، پسر برادر آقای ناطق به نام اصغر نوری جمشیدی ایشان پسر محمد ناطق نوری یکی از سروان های کلاه سبزها بود. یک تیم نسبتاً خوبی از بچه مسلمان های هوانیروز که بعداً ما از آنان استفاده مطلوبی کردیم و مجموعه ای از کلاه سبزها بودند که با ما همکاری داشتند. افرادی از جمله مرحوم صیاد شیرازی، مرحوم خلیلی، مرحوم دادخواه اینها شهدایی هستند که از کلاه سبزها بودند و با ما همکاری نزدیک داشتند و از آن افتراق ذهنی ای که [در رژیم] به وجود آمده بود واقعاً خودشان را جدا کرده بودند و شاید با تمهید و دستور مرتبطان با حضرت امام هم در سیستم ارتش باقی ماندند، اگر امام اجازه نمی دادند اینها هم ارتش را رها می کردند. با یک تمهید خاصی برای اینکه در مقطع لازم از آنها بهره درستی بشود در هوانیروز در نیروی هوایی و در کلاه سبزها و در ستاد ماندند و از آنها استفاده شد... [در واقع] پدیده های [ی هوانیروز] این کار را کردند».



توجه خاص امام به حضور بانوان

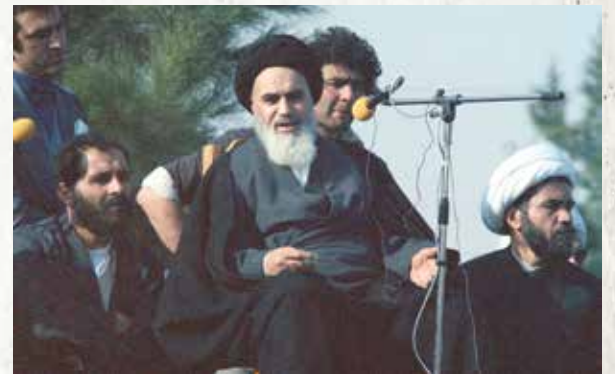
مریم بهروزی، از زنان مبارز و انقلابی در بخشی از کتاب خاطرات خود می گوید: وقتی که حضرت امام به ایران تشریف آوردند، قرار بود که دیدارها شروع شود. امام فرموده بودند: «برای خانمها دیدار بگذارید و ببینید کدام وقت برای ایشان راحت تر است.» حقیقتاً امام عنایت خاصی نسبت به زن ها داشتند. بعد از اینکه همسر امام به ایران آمدند، یک دیدار خصوصی هم با ایشان داشتیم و در آن جلسه حضرت امام را نیز ملاقات کردیم. امام در آن جلسه فقط فرمودند: «خانمها نقش خیلی خوبی داشتند. این حرکت آنها باید ادامه داشته باشد. اسلام و نظام اسلامی به حضور خانمها احتیاج دارد.» خانمهایی که به دیدار امام می آمدند در اثر شلوغی چادر از سرشان می افتاد و چون در آن زمان پوشیدن مقنعه و روسری در زیر چادر مرسوم نبود با افتادن چادر موهایشان پیدا می شد و بعضی از آنها نیز چادر از سرشان کشیده می شد. بعضی نیز غش می کردند. همین مسائل موجب شد تصمیم گرفتند تا از امام درخواست کنند به خانمها وقت ملاقات ندهند... به هر حال این موضوع را خدمت حضرت امام گفته بودند، ایشان فرموده بودند: «شما خیال کردید اعلامیه های من و سخنرانی های شما شاه را بیرون کرد؟ خیر آقا! همین خانمها بودند که شاه را از این کشور بیرون کردند. خانمها باید بیایند. فقط برای ایشان امکانات فراهم کنید که راحت باشند».

گردانندگان تربیون روز استقبال

مطهری گفت: «من نمی دانم، این جمله ای را که من می گویم را به امام بگو.» احمد آقا گفت: «چیست؟» گفت: «به امام بگو مطهری می گوید اگر فردا شما بیایید و تربیون بهشت زهرا دست مجاهدین خلق باشید، من دیگر با شما کاری نخواهم داشت.» تا این جملات را شهید مطهری گفت، حاج احمد آقا جا خورد و ایشان خطاب به مرحوم مطهری گفت: «آقا هر کاری شما کردید، قبول است. فردا تربیون را خود شما اداره کنید.» بعد از این ماجرا تمام بساط مجاهدین خلق را به هم ریختیم و تربیون را از دست آنان گرفتیم و آقای بادامچیان و معادخواه جزو گردانندگان تربیون شدند و آقای مرتضایی فر هم قرار شد شعار بدهد. من جزو برنامه آنجا نبودم و بعداً در آنجا قرار گرفتم.

تلفن را برداشت و با حاج احمد آقا صحبت کرد. ایشان هم عصبانی شد و گوشی را زمین زد. توی اینها تنها کسی که عصبانی نمی شد، بنده بودم. گوشی را برداشتم و یک خرده صحبت کردم که اگر اینها بخواهند با آن سوابق و اعلان مواضع داخل زندانشان، اداره امور را بگیرند، دیگر نمی شود جلوی آنها را گرفت. در همین لحظه، آقای مطهری فرمود: «تلفن را به من بده.» ایشان تلفن را گرفت و با عصبانیت (علامت عصبانیت مرحوم مطهری حرکت زیاد سر ایشان بود) به حاج احمد آقا گفت: «آقای حاج احمد آقا اینکه من می گویم ضبط کن و ببر به آقا بده.» احمد آقا گویا به ایشان گفته بود ما داریم حرکت می کنیم. امام هم راه افتاده و سوار ماشین شده است. مرحوم

حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر ناطق نوری در جلد اول خاطرات خود می گوید: در نوفل لوشاتو برنامه ریزی کرده بودند که اداره مراسم به دست مجاهدین خلق باشد و آنها تربیون دار باشند و مادر رضایی و پدیر ناصر صادق و حنیف نژاد نیز به امام خیرمقدم بگویند و صحبت کنند. وقتی از این برنامه خبردار شدیم، در تلفنخانه مدرسه رفاه، آقای مطهری و کروی و انواری و معادخواه و بنده جمع شدیم. همه عصبانی بودیم که اگر فردا اینها بهشت زهرا بیایند و تربیون دست اینها بیفتد چه می شود؟ آقای کروی تلفن زد به احمد آقا در پاریس و با احمد آقا با عصبانیت صحبت کرد و نسبت به این کار اعتراض کرد و تلفن را با عصبانیت پرت کرد و قهر کرد. سپس آقای معادخواه گوشی



حفاظت از امام در جایگاه

محمدرضا طالقانی روایت کرد: وقتی قبول کردم محافظ امام باشم، مهم نبود که در فرودگاه یا بهشت زهرا چه خواهد شد. بکشند، بزنند، برایم اهمیتی نداشت. وقتی هم در بهشت زهرا پشت سر امام ایستادم، آقای مطهری نگفت فلانی اینجا و ایستاد تیر بهت نخوره! گفت: «حاج پهلوان از پشت سر امام هم خیلی باید مراقبت کنی.» منم با طایب خاطر ایستادم و محافظت کردم.